

سخنان علی (ع)، نهج البلاغه و متون فارسی

محمود عابدی

آوردن سخن فرزنانگان در ضمن گفته خود ظاهراً با نخستین روزهای پیدایش زبان و تبادل دانسته‌ها فاصله چندانی ندارد، چه آدمی نه تنها برای نیکو زیستن، که برای زیستن هم نیازمند خرد و فرزانگی است، و فرزانگی پس از عرصه عمل، در آینه سخن پدید می‌آید. از این رو جای شگفتی نیست که هر جا سخنی حکمت آموز گفته شود خاطر خرد ورزان را خواهان خود کند، دلها را مشتاقانه به جانب خود کشد و دریافتگان؛ آن را چون فروغی یزدانی نگهبانی کنند، و این همه اگر در تضمین سخنان نغز بدیهی ترین دلیل هم دانسته شود، سابقه آن را نیز بخوبی نشان می‌دهد.

گوینده و نویسنده وقتی سخن فرزانه حکمت آموزی را در میان گفتار و نوشتار خود می‌آورد، غالباً بر آن است که سخن خود را بیاراید و اندیشه خود را تأکید کند، اما در ضمن آن که توافق طبع خود را با آن می‌نماید، دانسته یا ندانسته، دوکار ظریف دیگر را هم تعهد می‌کند: هم با تأیید خرد و فرزانگی حضور و حاکمیت آن را در جهان اندیشگی خود خاطر نشان می‌دارد، و هم با سپردن سخنی نغز در خاطر مخاطبی، یا سینه دفتری، در حفظ

بخشی از فرهنگ بشری اهتمام می‌ورزد. و پیداست که این اهتمام هوشمندانه در روزگاران چه غنیمتهایی از دانش و حکمت را فراهم آورده و چه مایه از اذهان مستعد را بارور داشته است.

به زبان فارسی و به قرنهای نخستین هجری برمی‌گردیم. در آن روزها که زبان فارسی با روی و روحی تازه حیات خود را در عالم کتابت آغاز کرد، با سرچشمه‌های بنیادین فرهنگ اسلامی - قرآن کریم، سخنان پیامبر (ص) و یاران او، یعنی زادبوم خرد و فرزاندگی - پیوندی دل‌انگیز یافته بود و برای کمالی روز افزون، پیدا و پنهان، از آن نیرو می‌گرفت. چنانکه در میان آثاری که از آن سالها، باقی است کمتر کتاب ارجمندی می‌توان یافت که از برکات این سرمایه فیاض برخوردار نباشد.

اما در میان سخنانی که مؤلفان آثار فارسی از بزرگان اصحاب و صاحبان اندیشه صدر اسلام در ضمن نوشته‌های خود، آورده‌اند آنچه به امیر مؤمنان علی (ع) منسوب است برجستگی خاصی دارد به گونه‌ای که اگر روزی مجموعه‌ای از آن فراهم آید خود رساله‌ای گرانقدر خواهد شد.

این نوشته بر آن است که به ذکر نمونه‌هایی از این "تضمین‌ها" بپردازد و کتبی را که برای نخستین بار سخنی از امام (ع) را آورده‌اند معرفی کند.

الف: از سخنان منسوب به امام (ع) که در نهج البلاغه نیامده است:

۱- در منابع متعددی^۲ آمده است که امیر مؤمنان علی (ع) به مناسبتی فرمود: "یا حمراء و یا بیضاء احمری و ابیضی و غزی غیری."

از جمله متون تاریخی فارسی در تاریخ بلعمی (تألیف سالهای ۳۵۲-۳۶۳) آمده است: از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - خبر است که: او به بیت المال اندر شد. خواسته دید بسیار. پس یک مشت دینار برگرفت و یک مشت درم، و باز جای افکند و گفت: "یا حمراء و یا بیضاء احمری و ابیضی و غزی و غیری." گفت: "یا سرخ و یا سپید؛ جز مرا بفریب."

تاریخ بلعمی ۸۰۴/۲

و مؤلفی دیگر - که ما او را نمی‌شناسیم - در نیمه نخست قرن پنجم بدین صورت آورده

است: امیر المومنین علی - کرم الله وجهه - روزی در بیت المال رفت. گفت: "امروز بیرون بروم تا پاک نکنم." پس بجملت به خداوندان عطا داد. روزی قنبر پیامد، غلام وی، و دست وی بگرفت و گفت: "یا امیر المومنین، تو مردی هستی که هیچ چیز را بهر فردا بنگذاری، و این فرزندان و اهل ترا در این مال نصیبی است. و قد خبات لک الخبیثه چیزی از بهر تو پنهان کردم." وی را در خانه برد، جایی بنا کرده بود پر زر و سیم کرده. چون آن بدید گفت: "ما در به مرگ تو نشیند که می خواستی آتش در خاندان من افکنی." پس جمله بخرج کرد. پس دست بر آن زر و سیم نهاد و می گفت: "یا حمراء و یا بیضاء آحمری و ابیضی و غزی غیری. ای زر و سیم سرخ و سپید، پسر بوطالب را نتوانید فریفتن. کسی دیگر را فریبند." بحر الفوائد / ۱۶۲

و این سخن را چند تن از مولفان، با همه گونه گونی که در زبان و موضوع کار آنهاست، و با اندکی تفاوت در صورت روایت، آورده اند:

علی بن عثمان هجویری (م: حدود ۴۶۵)، در کشف المحجوب (از منابع اولیه و کم نظیر تصوف و عرفان در زبان فارسی) / ۲۸۸:

و آنان که گویند: "زر و کلوخ به نزدیک وی [حارثه] یکسان شده است."^۴ این همه علامت شکر باشد و نادرستی دیدار، و این را بس شرفی نباشد. شرف مر آن درست بین و راست دان را باشد که زر نزدیک وی زر بود و کلوخ کلوخ، اما به آفت آن بینا بود تا گوید: "یا صفراء یا بیضاء غزی غیری. یا زر زرد روی و یا سیم سفیدکار، بجز مرا فریبید، که من به شمار مغرور نگردم، از آنچه آفت شما دیده ام."

ابوالفضل رشید الدین میبیدی در کشف الاسرار (نخستین و مشهورترین تفسیر صوفیانه فارسی بر قرآن کریم، سال تألیف: ۵۲۰ هـ) ج / ۴۵۳:

امیر المؤمنین علی (ع) دیناری^۵ بر دست نهاد گفت: یا صفراء اصفری و یا بیضاء ابیضی و غزی غیری. ای دنیا و ای نعیم دنیا، روکه تو عروسی آراسته ای و به انگشت عروسان پنجه شیران نتوان شکست. شو دیگری را فریب ده، که پس بوطالب سر آن ندارد که در دامن غرور تو آید."

رشیدالدین وطواط (م: ۵۷۵) در حدایق السخر فی دقایق الشعر (یکی از نخستین آثار

فارسی در بدیع و آیین آراستن شعر) / ۱۲: الاشتقاق: این را اقتصاب نیز خوانند، و این صنعت را بُلغاهم از جمله تجنیس شمرند و این چنان بود که دبیر یا شاعر در نثر یا نظم الفاظی آرد که حروف ایشان متقارب و متجانس باشد در گفتار. و از این گونه در کلام خدای عزّ و جل - بسیار است و در آثار فراوان مثال از قرآن مجید: "فَأَقْمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَیِّمِ" دیگر: "یا اسفی علی یوسف".^۴ از کلام علی، رضی الله عنه: "یا حمراء، یا بیضاء، احمری و ابیضی و غزّی غیری."

سعد الدّین وراوینی (نیمه اول قرن هفتم) در مرزبان نامه (پندنامه‌ای داستانی با نثری مصنوع) / ۳۹۸:

خنک کسی که مرغ اندیشه او بیضه طمع - و اگر چه زرین یا سیمین بود - نهد و نقش سپیدی و زردی آن بیضه بر بیاض دیده و سواد دل نزند،^۵ و چون از پرده فریب روی بنماید آستین استنکاف بر روی گیرد. یا بیضاء ابیضی و یا صفراء اصفری غزّی غیری.

عظاملک جوینی (م: ۶۸۱)، در جهانگشا (تاریخ تاخت و تاز مغولان) ج ۳/ ۲۶۹:

(مولف می گوید): به وقتی که در پای لمسر^۶ بودم، بر هوس مطالعه کتابخانه که صیت آن در اقطار شایع بود عرضه داشتم که نفایس کتب الموت را تزیین نتوان کرد. پادشاه آن سخن را پسندیده فرمود و اشارت راند تا به مطالعه آن رفتم و آنچه یافتم از مصاحف و نفایس کتب بر مثال "يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ"^۷ بیرون آوردم و آلات رصد. که موجود بود برگرفتم. و هر چند خزاین موفور بود و اجناس ذهبیات و فضیّات نامحصور، اما "یا صفراء اصفری و یا بیضاء ابیضی" بر آن خواندم و آستین بکرم بر آن فشاندم.

ناصرالدّین منشی کرمانی در سمط العلّی للحضرة العلیا (تاریخ قراختائیان کرمان، تألیف حدود ۷۲۰) / ۲۹:

سلطان رکن الدین (از حاکمان کرمان) . به خویشان هر سال با لشکرها به اطراف . می رفت و اموالی که حاصل می گردانید بر علما و ائمه و مشایخ موّزع می داشت و در صبط امور کدخدایی و ترتیب اسباب جهانداری و نظم مصالح معاش و مُسامح و مُساهل بودی. خزانه او اکثر اوقات از نقد و جنس خالی بودی و اموال و وجوهات که از ولایت بر سیدی و مقرّریات و مال مواضعات از کیج^۸ و مکران آوردندی به یک دفعه

همه در بارگاه ببخشیدی، چنانکه دست خود را دایما از مَس صفرآ و بیضامدی العمرصیانت کرد و فحوای کلمه معجز نمای بلاغت آرای امیرالمؤمنین . علی بن ابی طالب را که: " یا صفراء و یا بیضاء عَرا غیری " کار بند گشت.

و سرانجام عطار نیشابوری شاعر بزرگ قرن ششم و اوایل هفتم (در اسرارنامه ، یکی از مثنویهای عرفانی و معروف خود)، در ضمن بیان فضایل امیرمؤمنان علی (ع) و با توجه به این سخن گفته است:

تو ای زر زرد گرد از نسا امید / تو نیز ای سیم می کن این سپیدی
که چون این سرخ رو سر سبزه ره شد / سپید و زرد بر چشمش سیه شد^{۱۲}

۲- نمونه ای دیگر از سخنان امام (ع) در متون فارسی:

در الاعجاز و الایجاز ثعالبی (م: ۴۲۹/ ۲۸ و مطلوب کل طالب رشید الدین وطواط (م: ۵۷۵) / ۶۵ آمده است که امیر مومنان (ع) فرمود: «لَوْ كَشَفَ الْغَطَاءَ مَا أَزْدَدْتُ يَقِينًا»^{۱۳} این سخن در آثار فارسی، غالباً در متون صوفیه آمده و گاهی مولفان آن را تفسیر کرده اند.

اما نخستین کسی که آن را آورده است و به عنوان سخنی مشهور مُستملی بخاری (م: ۴۳۴) است

در شرح خود بر " التَّعْرِفُ لِمَذْهَبِ التَّصَوُّفِ " کلا بادی . شرح تعرّف کهن ترین متن صوفیانه است که به زبان فارسی نوشته شده است. مستملی بخاری می گوید (شرح تعرّف ج ۳/ ۳۲۴):

«لَوْ كَشَفَ الْغَطَاءَ مَا أَزْدَدْتُ يَقِينًا». "گفت: اگر پرده بردارند من یقین زیادت نگردانم. و این سخن یکی از بزرگان است که می گوید: یقین من به قیامت و احوال قیامت به جایگاهی رسیده است که اگر دنیا - که حجاب قیامت است - و مرگ و گور از میانه برخیزد و احوال قیامت مرا معاینه گردد، یقین من از این که هست فزون نگردد. و این سخنی نیکوست باید که یقین به اینجا رسد.

عین القضاة همدانی (م: ۵۲۵) در نامه های خود (که غالباً خطاب به عزیزالدین منشی^{۱۴} است، و مجموعه ای از یافته های ذهنی جوشان که خاص او و تبار اوست) ج

۳۸۸/۲

چنانکه از این دررو اصداف - نه دررو اصداف ارضی - فهم کنی، همچنین می دان که یافوت احمر و اخضر چیزی دیگر است و به نزدیک علما روشن است. و چون خدا به خلق نماند، قلمش چوب نبود و نه لوحش، فَاَنْ مَتَاعَ الْبَيْتِ يُشْبِهُ رَبَّ الْبَيْتِ. مصراع: از خانه به کدخدای ماند همه چیز.^{۱۵} اگر تو مملکت اوباشی، این همه بدانی و بیش از این هم بدانی. اگر پیش از مرگ از اصداف بدرآیی همه ببینی، و اگر نه به وقت خویش پس از مرگ بدانی، «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَفَيْصُرِكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا»^{۱۶} «علی بوطالب صفتی باید تا گوید "لو كشف الغطاء ما ازددت یقینا".» در خدمت کفش مردان کشف افتد نه بردرگاه سلطان. والحمد لله علی تواتر تجلیاته و صلواته علی اشرف موجوداته.

روز بهان بقلی فسائی (م: ۶۰۶) در شرح شطحیات (شرح بر سخنان بلند و نادر فرزانیگان) / ۷۱ فی سطح المرتضی، رضی الله عنه ولو كشف الغطاء ما ازددت یقینا".

قال الشيخ: خیر از شهود شهود و مشهد قرب داد، با ادراک صفت به صفت و ذات به ذات، به نفی ارتیاب در رؤیت وجود قدم، و در باز آمدن به صحو به و صحو رفع معارضه نفس و شیطان. صحوش هم چون سکر شد. در سکر بی شک بود در رؤیت و در صحویی زحمت معارضه. گفت: "من پیوسته شاهد غییم، حق را معاین بحق. اگر پرده سما بردارند، مرا در یقین زیادت نشود، زیرا که حضورم غیب است و غیبت حضور.

"نجم الدین ابوبکر رازی (= نجم دایه، م: ۶۵۴)، در مرصادالعباد (از جامعترین کتب تعلیمی در آداب صوفیه) / ۳۲، و پس از سخنانی در رد فلسفی و دهری و طبایعی و بدون اشاره به گوینده سخن: کجا اند آنچه نایبانیان گم گشته تا اگر در ایشان درد طلب بینایی باقی بودی، به تأیید ریائی به اندکی روزگار به دستکاری طریقت سبیل^{۱۸} خود بینی از چشم حقیقت بین ایشان برداشته شدی، به شرط تسلیم، تا از نایبانی "صُمُّ بَكْمُ عُمَى فُهْمُ لَا يَعْقِلُونَ" خلاص یافتندی بعد از آن همه لاف "لو كشف الغطاء ما ازددت یقینا" زدندی.

شمس تبریزی (م: ۶۴۵) در مقالات (اقوالی از خداوندگار حال، بازبان مخصوص

خود) / ۱۱۱: سخن گفتن جمادات و افعال جمادات می گویم. حکما این را منکر می شونند. اکنون این دیده خود را چه کنم؟ حدیث اُستن حنّانه. ^{۱۹} اکنون کجا آنکه المرء مخفی

فی طیّ لسانه، و قوله: اگر مرد سخن گوید همان ساعتش بشناسم، و اگر سخن نگوید در سه روزش بشناسم ^{۲۱}. ولیکن شاید که آن حال او نبوده باشد، بر قدر ولایت فهم مستمعان گفته باشد، زیرا هم او گفته است، یعنی علی رضی الله عنه: لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً. و اگر آن حال او باشد، پس این سخن دوم حال او نباشد.

مولانا جلال الدین محمد بلخی (م: ۶۷۲)، در فیه مافیه (مجموعه ای از سخنان مولانا با احباب در اخلاق و تصوف) / ۲۹:

هرکسی در دنیا به کاری مشغول است: یکی در محبت زن، یکی در مال، یکی در کسب، یکی در علم. همه را معتقدان است که درمان من و ذوق من و خوشی من و راحت من در آن است، و آن رحمت است. چون در آنجا می رود و می جوید نمی یابد، باز می گردد و چون ساعتی مکث می کند می گوید: "آن ذوق و رحمت جستن است، مگر نیک نجستم، باز بجویم." و چون باز می جوید نمی یابد، همچنین تا گاهی که رحمت روی نماید بی حجاب، بعد از آن داند که راه آن نبود. اما حق - تعالی - بندگان دارد که پیش از قیامت چنانند و می بینند آخر، علی - رضی الله عنه - می فرماید: لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً.

یعنی چون قالب را برگیرند و قیامت ظاهر شود یقین من زیادت نگردد. نظیرش چنان باشد که قومی در شب تاریک در خانه، روی به هر جانبی کرده اند و نماز می کنند، چون روز شود همه از آن بازگردند. اما آن را که روبه قبله بوده است در شب، چه بازگردد؟ چون همه سوی او می گردند. پس آن بندگان هم در شب روی به وی دارند و از غیر روی گردانیده اند، پس در حق ایشان قیامت ظاهر است و حاضر.

فریدون سپهسالار (م: ؟ زنده در نیمه اول قرن هفتم)، در رساله خود (نخستین نوشته در شرح زندگانی و احوال مولانا جلال الدین) / ۵۸:

صفت شعور و وقوف حضرت خداوندگار ما. بر سر ایرو ضمائر. و در تفریر آن که مؤمن

کامل را این مقام در چه وقت حاصل می شود. ببايد دانست که چون مؤمن متوجه درجه کمال می باشد و در سیرالی الله او در همه ملکوت روحانی و جسمانی گذر می دهند تا به دیده بصیرت بر جمله موجودات علوی و سفلی نظر انداخته، بر جمیع حقایق و دقایق مطلع می شود. چندان که حضرت خداوندگار ما-رضی الله عنه- از بیان معراج حضرت رسالت (ص) خبر دهد:

چون کرد بر عالم گذر سلطان ما زاغ البصر نقشی بدید آخر که او بر نقشها عاشق نشد ۲۲
بعد از آن در سیر مع الله علم الیقین می رسد، بلکه به حق الیقین می انجامد. چنانکه امیرالمؤمنین علی -کرم الله وجهه العزیز- از صفت این حال و بیان یقین خویش می فرماید: "لَوْ كَشِفَ الْغَطَاءَ مَا زِدَدْتُ يَقِينًا".

و این تنها دو نمونه از سخنان منسوب به امام (ع) بود و چنانکه پیداست نویسندگان غالباً برای تأیید اندیشه خود سخن خویش را با آنها آراسته بودند. و اینک نهج البلاغه و متون فارسی

ب: نهج البلاغه و متون فارسی

می دانیم که سید شریف رضی نهج البلاغه را در حدود سال چهارصد هجری از گزیده خطبه‌ها، نامه‌ها کلمات قصار امیرمؤمنان (ع) فراهم آورد. این کتاب شریف البته آن مایه قدر و اهمیت داشت که از همان آغاز تدوین و توجه و اقبال آشنایان و دلبستگان به زبان و ادبیات عرب و مشتاقان متون و معارف اسلامی را به خود برانگیزد، چه وقتی اجزای پراکنده آن در میان سخن شناسان دست به دست می گشت^{۲۳} و به برکات خود خواطر زایارا بارور می کرد، اهتمام اهل فضل بدان مجموعه، به هر شیوه‌ای که بود، در حقیقت سیراب کردن طبایع عطشناکی بود که در طلب چشمه‌ای شیرین می سوختند. دست نوشته‌های^{۲۵} متعدّد و بالنسبه کهن و شرحهایی که فاضلان عرب، تنها تا قرن هشتم، بر آن کتاب عظیم نوشته‌اند و بعضی از آنها موجود و معروف است این معنی را به خوبی نشان می دهد.

اما در عالم ادبای فارسی نویسنده رسمی، در آن سالها - قرنهای پنجم تا هشتم - کمتر سخنی از نهج البلاغه در میان است، بگونه‌ای که نسبت به آن نوعی بی خبری، و شاید

به سبب شرایط حاکم نوعی بی‌اعتنایی محسوسی را می‌توان دریافت. بااین همه، ارزشهای گوناگون این گنجینه گرانقدر چنان نبود که در قلمرو زبان و ادب فارسی با آن گستره جغرافیایی و حال و هوای متنوع به گونه‌ای خود را ننماید یا تغافل کور نظر اهل ادب را یکباره از آن فرو بندد، چنانکه در میان آثار قرنهای ششم و هفتم و... نشانه‌هایی هست که به حضور نهج البلاغه در بعضی از مراکز فرهنگی آن روزگار دلالت دارند. اینک بعضی از متون فارسی که بخشهایی از سخنان علی (ع)، و از نهج البلاغه، در آنها آمده است:

۱- شرح شطحیات: این کتاب، چنانکه از اسمش برمی‌آید، در شرح سخنان رمزی بعضی از فرزندگان و اهل معرفت نوشته شده است و مؤلف آن روزبهان بقلی فسایی (م: ۶۰۶)، از مشایخ معروف قرن ششم هجری است (و ما پیش از این نیز عباراتی را از او آورده‌ایم).

در شرح شطحیات (۷۱) آمده است:

فی شطح المرتضی، رضی الله عنه، اما شطحیات مرتضی بیشتر آمد^{۲۷}، زیرا که در فصاحت بیشتر آمد. نبینی که در غلیان سکر شقشقه انبساطی چون در حلق جاننش مرتفع گشتی ناساکن شدی، همه شطح گفتی. ندیدی که چه گفت در صحو بعد از سکر که: "هیات، یابن عباس تلک شقشقه^{۲۸} هدرت ثم استقرت." چون در بحر قدم غوطه خوردن از اصداف جان لثالی شطح، برانداختی، گفتی: "من در شبتهی نه‌ام، حق را دیدم و در حق شک نکردم که می‌بینم بعد از آن در غیم اعتراض نفس نیفتادم. اگر بینم به چشم سرچنانش بینم که به چشم دل، ما شککت فی الحق منذ رأیته. و لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً."

این عبارت - هیات، یابن عباس از نهج البلاغه است (خطبه سوم) و چنانکه ملاحظه می‌شود شیخ روزبهان بقلی (متولد = حدود ۵۲۲) در قرن ششم، به بخشی از نهج البلاغه یعنی خطبه معروف - شقشقه، که اتفاقاً "بحثهایی را هم برانگیخته است، اشاره می‌کند.

۲- فرائد السلوک: نویسنده ناشناخته این کتاب در اوائل قرن هفتم (حدود ۶۱۰) می

زیست و اثر او مانند مرزبان نامه و سندباد نامه پیروی از کلیله و دمنه نصرالله منشی است.

در فرائد السلوک (ص ۳۷۳) آمده است:

از انفاقی که به نفاق کشد دور باید بود و از اعطایی که به ریا انجامد تجنب باید نمود، از آن جهت که اعطا درجود، چون در غیر موضع صرف شود، امساک از آن بهتر بود و احسان در کرم، چون نه به موقع رسد، نادادن از آن نیکوتر و هرکس در مصرف جود و مصب احسان ترک تمیز کند و محل و مکان آن نشناسد بر بزرگی ظلم کرده باشد و بر کرم ستم نموده. . و این معنی را اسامح و اشجع عالم وافصح و اعلم عرب و عجم علی بن ابی طالب (ع) بیان می کند آنجا که می گوید: "لیس لواضع المعروف فی غیر حقه و عند غیر اهله من الخطف فیما اتی الا محمده اللثام و ثناء الا شرار و مقالة الجهال مادام منعما" علیهم ما اجود یده و هو عن ذات الله بخیل فمن آتاه الله ما لا" فلیصل به القرابة و لیحسن منه الضیافة و لیفک به الاسیر^{۳۱} و لیعط منه الفقیر و الغارم^{۳۲} فان فوزاً بهذه الخصال شرف مکارم الدنیا و درک فضایل الاخرة".

معنی آن است که: هرکس که در راه مروّت و جاّده جود، عارفه عطای خود به موضع حقّ نرساند و جایزه سخای خویش به اهل استحقاق ندهد او را از آن انفاق حظی نباشد و از آن اعطا نصیبی نبود جز ستایش لثام و ثنای اشرار، و [گفتار جهال از] برای ترغیب او بر تبذیر و تحریض او بر اسراف که فلان چه کریم و چگونه سخی افتاده است [انندی^{۳۳} که در انعام بر ایشان گشاده دارد و راه اکرام مفتوح^{۳۴}] و او د رمالی که تفرقه آن به حق خدای تعلق دارد و به راه رضای او باید صرف شود بخیل. پس هرکس که خدای - تعالی - او را مالی داد و ثروتی ارزانی داشت باید که بدان مال صلت رحم کند و به خویشان خود خیر و منفعت رساند و در وجه ضیافت و مهمانیهای نیکو مصروف دارد و فک اسیران دارالالحرب^{۳۵} واجب بیند و به درویشان و غرامت رسیدگان رساند، که فایز شدن بدین خصال و بهره مند [نسخه: و محتطی، و این صورت صحیح است] گشتن بدین اوصاف شرف مکارم دنیا و درک فضائل آخرت است^{۳۶}.

۳- تاریخ جهانگشا: این کتاب نوشته عظاملكه جوینی (م: ۶۸۱) و یکی از

مهمترین منابع تاریخ مغول و از نمونه‌های استوار نثر مصنوع است. در تاریخ جهانگشا (ج: ۱۲۲/۳)، در وصف قلعه میمون دز آمده است: آن قلعه‌ای بود که هنگام استیلاء و استعلای کار آن طایفه، [پدرش پدر رکن الدین خورشاه]، علاءالدین... به کفات وارگان اشارت کرده بود تا مدت دوازده سال قلال و تلال آن جبال را مطالعه می‌کردند تا آن کوه سرفراز را... اختیار کردند و بر قلّه آن. قلعه میمون در آغاز نهادند... و در آن موضع از افراط سرما حیوان را از ابتدای خریف تا میان بهار امکان آرام و مکان مقام میسر نه. و بدین سبب در خیال آن که جبال آن را که... از غایت رفعت آن مکان علی سخن علی "ینحدر عنی السبیل ولا یرقی الی الطیر"^{۳۷} بر خود می‌بست، ابنای آدم چگونه بدان تعدی یابند و به محاصره آن تصدی نمایند. و در اینجا نیز جوینی (در حدود سال ۳۸۶۵۸ - سال تالیف جهانگشا) عبارتی از صدر خطبه ششقیّه را آورده است.

و هم در این کتاب (ج ۲۴۸/۳) و در پایان کار جلال الدین حسن، از پیشوایان اسماعیلیه، آمده است:

امیر المومنین علی بن ابی طالب - علیه السلام - در خطبه‌ای ذکر قومی از متمردان کرده است که وخامت عاقبت تدبیرهای فاسد دیده‌اند. دو سه کلمه او در آن باب، اینجا حب لخال آن طایفه مذکور و حکایت مسطور شد. فرموده است که: "زرعوا الفجور، سقوه الغرور فحصدوا التبور"^{۳۹}.

این عبارت نیز از خطبه دوم نهج البلاغه است که امام (ع) در بازگشت از جنگ صفین (مقارن سال ۳۷ هجری) ایراد فرموده است.

در اینجا لازم است گفته شود که عظاملک جوینی همان کسی است که دانشمند بزرگ شیعی، کمال الدین ابن میثم بحرانی (م: ۶۷۹)، شرح خود بر نهج البلاغه را به ترغیب وی نوشته است^{۴۰} و احتمال نزدیک به یقین هست که وی نهج البلاغه و شروح آن را دیده باشد.

اما کتابی که برای نخستین بار در متون فارسی، نهج البلاغه را مجموعه‌ای از سخنان علی (ع) معرفی کرده است.

دستور الوزاره: نویسنده این کتاب که باید آن راهم از نمونه‌های نثر مصنوع به شمار آورد، محمود بن محمد اصفهانی (م: ۶۱۲) و تاریخ تالیف آن سال ۵۹۵ هـ ق دانسته شده است،^{۴۱} و تا آنجا که ما می‌دانیم در زبان فارسی نخستین کتابی است که بصراحت نهج البلاغه را مجموعه‌ای از سخنان علی (ع) معرفی کرده است. دستور الوزاره چنین آغاز می‌شود (ص ۱۷):

حمد و ثنا دارای جهان و دانای آشکار و نهان را، پادشاهی که عقل دورد اندیش از ادراک کنه جلالش عاجز است، "لَا يَدْرِكُهُ غَوْضُ الْفِطْنِ"^{۴۲} زبان فصحا از بیان صفاتش الکن "لا احصى ثناء عليك"^{۴۳}. و درود بر صاحب منشور "اتیناک"،^{۴۴} خسرو منصور "اناکفیناک"^{۴۵}. دلاوری که مبارزان قلب مجاهدت به جانداری^{۴۷} نصرتش پناه گرفتند "کنا اذا احمر الباس"^{۴۸}

و مولف به نام شریف نهج البلاغه چنین اشاره می‌کند (ص ۷۸):
امیر المومنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - امام مرتضی، ولی حضرت خدا. است و به فیض سماحت بنان (و) سجاحت بیان این مرتبت از حضرت نبوت یافته که: "اجودُ الناس بنانا" و افصح الناس بیانا"، و دررزواهر و غرر جواهر او که در نهج البلاغه^{۴۹} منتظم است و شاح آن دعوی و کمال این معنی را. و آن نهج محجّه بیضاست متحیران تیه تهمت و گمراهان مجاهل ضلالت را. و بیرون از آن خطب و امثال که "اصفنی فی الحقیقه من ماء الزلال" است از اشعار لطیف دیوانی دارد این سلیمان تخت "سلونی مادون العرش"^{۵۱} جمله پریچهرگان حکمت. بر دو بیت از اشعار این سرور اهل عباقتصار افتاد:

أئی لا مَنُ مِنْ عَدُوِّ عَاقِلٍ	و أخافُ خُلا یَعْتَرِیه جُنونُ
فَالعَقْلُ فَنٌّ واحِدٌ و طَریقُهُ	أدْرِی فَاړِصُدُّ و الجَنونُ فَنونُ ^{۵۲}

در اینجا نویسنده بر آن بود که که سخنان علی (ع) را در متون فارسی پیش از سال هفتصد (۷۰۰ هـ ق) و به بیان دیگر تا پیش از به وجود آمدن دو شرح معروف ابن ابی الحدید و ابن میثم بحرانی، بررسی کند و نمونه‌هایی از آن را به دست دهد و گرنه، چنانکه گذشت، فهرستی از سخنان حضرت که در مطاوی کتب فارسی آمده است، تا

آن سالها، خود در حد رساله‌ای است که اگر خدا بخواهد، شاید در فرصتی عرضه شود.

پانویس:

- ۱- اهل ادب آوردن مصراع، بیت یا ابیاتی از شعر دیگران را در ضمن شعر خود، به شرطی که دانسته و شناخته شود، تضمین گفته‌اند.
- ۲- از جمله رک: عیون الاخبار (ابن قتیبه دینوری، چاپ بیروت) ۱/۱۱۵، اللمع (ابن سراج طوسی، به تصحیح نیکلسن، افست تهران) ۱/۳۱، عقد الفرید (ابن عبدربه، چاپ بیروت) ۴/۳۱۳، مروج الذهب (مسعودی، چاپ قم) ۲/۳۷۱، حلیة الاولیاء (ابو نعیم اصفهانی، چاپ بیروت) ۱/۸۱، شرح ابن ابی الحدید ۱/۲۲ و (تاج العروس ماده ص ف ر - کشف الغمّه ۴۷/، مقدمه ابن خلدون ۱۲۱/ در فصل "انقلاب الخلاقة الی الملك" به نقل قزوینی در ذیل جهانگشا)
- ۳- عطا: سهم لشکریان از بیت المال، خداوند عطا: هر یک از لشکریان که صاحب سهمیه باشد. رک: لغت نامه دهخدا، کشف اصطلاحات الفنون.
- ۴- این سخن هجویری ناظر است به گفته‌ای از حارثه صحابی که آورده‌اند روزی پیامبر (ص) گفت: عزفتُ نفسی عن الدنیا فاستوی عندی حجرها ومدرها وذهبها وفضتها. . = از دنیا خود را دورداشتم تا سنگ و کلوخ و زر و سیم آن به نظرم یکسان شد. "رک: کشف المحجوب ۳۹/، شرح تعرف ۶۶/
- ۵- به نظر می‌رسد کلماتی مانند و "درهمی" یا "ودرمی" از عبارت ساقط شده باشد.
- ۶- قرآن کریم آیه ۴۳، سوره الروم
- ۷- قرآن کریم آیه ۸۴، سوره یوسف در اینجا رشیدالدین وطواط اصل «یوسف» را عربی و از «أسف تأسف» اسفاً پنداشته، حال آن که اصل آن را غیر عربی و به معنی «افزون فیروز» خواهد افزود» دانسته‌اند. رک: کشف الاسرار میبیدی ج ۵/۵، قابوس کتاب مقدس
- ۸- متن مرزبان نامه (به تصحیح آقای محمد روشن): زند(ا)، و "نزند" را در نسخه بدله

آورده‌اند، و نیز رک: مرزبان نامه (به تصحیح قزوینی، افست تهران) / ۲۰۵
 ۹- لمسر: یکی از قلاع اسماعیلیه که آن را کیا بزرگ امید، جانشین حسن صباح،
 در رودبارالموت ساخته بود. تلفظ صحیح این نام و وجه تسمیه آن بر نگارنده معلوم
 نشد.

۱۰- قرآن کریم از آیه ۵۹، سوره انعام، و نیز در آیات دیگری از سوره قرآن کریم آمده
 است.

۱۱- کیج: نام ناحیه‌ای بوده است از مکران قدیم و هنوز نیز در قسمت غربی از
 بلوچستان پاکستان، در مجاورت سرحد ایران ناحیه‌ای به همین نام باقی است و آن را
 در قدیم "کیز" نیز می‌گفته‌اند. توضیحات سمط العلی / ۱۱۹. کیج را نام شهری هم
 گفته‌اند. رک: احسن التقاسیم مقدسی (ترجمه فارسی) / ۷۰۱

۱۲- اسرار نامه، عطار نیشابوری، به تصحیح گوهرین، چاپ دوم، ۱۳۶۱، ص ۲۶
 ۱۳- ونیزرک: شرح غررالحکم و دررالکلم آمدی (چاپ دانشگاه تهران)، شماره
 ۷۵۶۹، المناقب خوارزمی (چاپ قم) / ۳۷۵ درکشف الاسرار میبیدی / ۱۵۸ این سخن
 به عامرین عبدالقیس، از زاهدان صدر اسلام نسبت داده شده است نیزرک: همان
 ۲۳۶/۶ (بی ذکر نام گوینده)

۱۴- عزیزالدین مستوفی، ابونصر احمدبن حامد اصفهانی از مستوفیان سلاجقه عراق
 ۱۵- مصراعی است از یک رباعی، اصل و شاعر آن دانسته نشد. درکشف الاسرار
 دوبار (۲/۲۵۱، ۸/۵۷) و در حکم مثلی مشهور آمده است. و در مصراع نخست آن بنا بر
 یکی از دست نوشته‌های لمعات فخرالدین عراقی چنین آمده است: «جانا به تو ماند
 حریفان تو نیز» رک: مجموعه آثار فخرالدین عراقی (به تصحیح دکتر نسرین محتشم
 زوار) / ۴۹۵ (با تشکر از برادر جوانم آقای محمد شادروی منش که این نکته را یادآوری
 کردند)

۱۶- قرآن کریم از آیه ۲۲ سوره ق

۱۷ و ۱۸- دستکاری: جراحی. سبیل: پرده چشم که از ورم عروق چشم در سطح
 ملتحمه، غباری در پیش نظر پدید می‌آورد. رک: فرهنگ معین

بنابر یکی از دستور نوشته‌های مرصاد العباد، نجم رازی یک بار دیگر این دو کلمه را با هم به کار برده و گفته است: "بحقیقت اگر صاحب سَبَلِ دولتِ دستکاری کحال چابکدست، در بیابد حرمان از طرف اوست" مرصاد العباد / ۵۴۳ (نسخه دلها). فلکی شروانی می‌گوید (به نقل از لغت نامه دهخدا):

گل چون طیب دستکار آراسته هر جویبار آید که نرگس را به خار از دیده بر دارد سَبَلِ ۱۹- استن حنانه: ساقه درخت خرما و یا درخت مُقَل و سدري که حضرت رسول اکرم (ص) به هنگام خطبه خواندن بر آن تکیه می‌فرمود و پس از آن که منبر رسول (ص) را ساختند، آن ساقه درخت مطابق روایات اسلامی ناله برآورد. فروزانفر شرح مثنوی شریف (چاپ انتشارات زوار تهران، ۱۳۶۳/۸۶۳)

۲۰- سخنی منسوب به امیرمومنان (ع) است و در متون بسیاری آمده است: در نهج البلاغه به همت صبحی صالح به صورت "المرء مخبوء تحت لسانه" آمده است. حکمت ۱۴۸ و ۳۹۳

۲۱- اصل این سخن در جایی یافته نشد. مولوی در بیت زیر ظاهراً به این سخن توجه داشته است که می‌گوید (دفتر ششم بااستفاده از تبلیغات آقای دکتر موحد بر مقالات شمس)

گفت دانم مرد را در حین ز پوز ورنه گوید دامنش اندر سه روز.

۲۲- رک: کلیات شمس (با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۳) ج ۱/۲ و «مازاغ البصر» از قرآن کریم است، سوره نجم، آیه ۱۷

۲۳- رک: مروج الذهب (مسعودی موسسه دارالهجرة، ۱۴۰۹ هـ.ق) ج ۱۹/۲

۲۴- عبدالحمید بن یحیی، مثل بلاغت در زبان عربی (مقتول: ۱۳۲) گفته است: "حَفِظْتُ سَبْعِينَ خُطْبَةً مِنْ خُطْبِ الْأَصْلَحِ - امیرالمومنین علی (ع) - ففَاضَتْ ثُمَّ فَاضَتْ" شرح ابن ابی الحدید (بتحقیق ابوالفضل ابراهیم، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۸۵) ج ۱/۲۴

۲۵- شماری از این دست نوشته‌ها به همت آقای عزیز طباطبایی و در سلسله انتشارات بنیاد نهج البلاغه معرفی شده‌اند.

۲۶- از مشهورترین آنهاست شرح ابن ابی الحدید و شرح ابن میثم بحرانی، هر دو از

قرن هفتم

- ۲۷- در متن شرح شطحیات "بیشتر" است. حال آن که در قیاس با کسانی که "بیشتر" ذکرشان آمده است "بیشتر" صحیح است.
- ۲۸- در متن شرح شطحیات: الشقیفة (!)
- ۲۹- در نهج البلاغه، خطبه سوم، ص ۵۰: ثم قرت
- ۳۰- در نهج البلاغه، خطبه چهارم، ص ۵۱ و حکمت ۱۸۴، ص ۵۰۲: أریته
- ۳۱- نهج البلاغه خطبه ۱۴۲، ص ۱۹۸: + و العانی
- ۳۲- نهج البلاغه: + و لیصبر نفسه علی الحقوق و التوائب ابتغاء الثواب
- ۳۳- اندی: به امید آن که
- ۳۴- بخشهایی را که با نشان [] داده‌ایم از نسخه بدلهاست. رک: صفحات ۳۷۴ و ۳۷۵
- ۳۵- دارالحراب: سرزمینی که مطیع مسلمانان نباشد، کشور کافران. فرهنگ معین
- ۳۶- عبارت از نثر قرن هفتم است با صنعتگری و اطناب شناخته شده، بسنجید با ترجمه نهج البلاغه استاد دکتر سید جعفر شهیدی
- ۳۷- نهج البلاغه، خطبه سوم، ص ۴۸
- ۳۸- رک: مقدمه شادروان علامه قزوینی بر تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۴ (تاریخ تالیف جهانگشای)
- ۳۹- نهج البلاغه، خطبه دوم، ص ۴۷: و حصدوا
- ۴۰- رک: شرح نهج البلاغه (ابن میثم، موسسه النصر) ج ۱/۴
- ۴۱- رک: دستور الوزاره، مقدمه تصحیح ۱۵/
- ۴۲- ظاهراً برگرفته از نهج البلاغه است اگر چه با اصل آن اندک تفاوتی دارد. در نهج البلاغه (خطبه نخست، ص ۳۹) آمده است: "الحمد لله. الذی لایدرکه بعد الهمم ولا یناله غوص الفطن" و نیز رک: تعلیقات دستور الوزاره ۱۲۹/
- ۴۳- بخشی از حدیث نبوی است که صورتی از آن چنین است: "لا ابلغ مدحتک ولا احصى ثناء علیک انت کما اثنت علی نفسک" رک: المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی ۳۰۴/۱، دستور الوزاره ۱۲۹/

- ۴۴- بخشی از آیه ۸۷ سوره حجر و نیز از آیه ۹۹ سوره طه
- ۴۵- از آیه سوره حجر، و مراد از "صاحب منشور اتیناک" و "خسرو منصور انا کفیناک" حضرت محمد (ص) است. تعلیقات دستورالوزاره / ۱۳۰
- ۴۶- جاننداری: نگاهیانی جان. در کشف الاسرار (ج: ۸/ ۳۸۳) آمده است: سلطان را رسد که بعضی بندگان خود را ستوریانی دهد و بعضی را خزینه داری و بعضی را جاننداری
- ۴۷- سخن امیر مومنان علی (ع) است در باب پناه بردن مبارزان لشکر اسلام به رسول خدا (ص) در لحظاتی که آتش جنگ برافروخته می شد. رک: نهج البلاغه حکمتها / ۵۲۰
- ۴۸- به نظر می رسد که در اندیشه مؤلف حدیث نبوی باشد در باب علی (ع)، اما در جایی نشانی از آن یافته نشد.
- ۴۹- و از شاعران فارسی نخستین کسی که به گونه ای به «نهج البلاغه» اشاره دارد اوحدی مراغه ای (م: ۷۳۸) است، در ضمن قصیده ای در ستایش علی علیه السلام (دیوان به تصحیح سعید نفیسی ۱۳۴۰ ص ۳۷):
- رای تو دشمن مال را رویت مبارک خال را نهج تو اهل حال را کرد از بلاغت یآوری
- ۵۰- ظاهراً افتادگی دارد مثلاً: گواه است مصحح
- ۵۱- این عبارت به صورت «سلونی عمادون العرش» در حبیب السیر (ج: ۲/ ۱۵) آمده است تعلیقات مصحح / ۱۸۶، و نزدیک به عبارتی از نهج البلاغه / ۲۸۰ (خطبه ۱۸۹):
- سلونی قبل ان تفقدونی، فلأنا بطرق السماء اعلم منی بطرق الارض
- ۵۲- این ابیات را در مجموعه های منسوب به علی (ع) نیافتیم، مانند: دیوان با شرح میبیدی، دیوان به تحقیق دکتر یوسف فرحات، دیوان با شرح عبدالعزیز سیدالاهل

منابع و مراجع

- الاعجاز و الایجاز: ابو منصور ثعالبی، چاپ بیروت، بی تاریخ
بحر الفوائد: از (؟)، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران،
۱۳۴۵
- تاریخ بلعمی: به تصحیح ملک الشعراء بهار، ۱۳۴۱
تاریخ جهانگشای جوینی: به سعی و اهتمام و تصحیح محمد قزوینی، افست تهران،
۱۳۶۷
- حدایق السحر فی دقایق الشعر: رشید الدین وطواط، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی،
انتشارات سنایی و طهوری، ۱۳۶۲
- دستورالوزاره: محمود بن محمد بن الحسین الاصفهانی، با تصحیح و تعلیق دکتر رضا
انزابی نژاد، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴
- رساله سپهسالار: فریدون بن احمد سپهسالار، با مقدمه سعید نفیسی، انتشارات اقبال،
چاپ دوم
- سیمط العلی للحضرة العلیاء: ناصر الدین منشی کرمانی، به تصحیح عباس اقبال، چاپ
دوم، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲
- شرح التعرف لمذهب التصوف: مستملی بخاری، با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد
روشن، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳
- شرح شطحیات: روزبهان بقلی فسایی، با تصحیح و مقدمه فرانسوی هنری کربین،
کتابخانه طهوری، ۱۳۶۰
- فرائد السلوک: از (؟)، از به تصحیح و تحشیه دکتر نورانی وصال و دکتر غلامرضا
افراسیابی، پازنگ، ۱۳۶۸
- فیه ما فیه: جلال الدین محمد مولوی، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر،
امیرکبیر تهران، چاپ پنجم، ۱۳۶۲
- کشف الاسرار و عده الابرار: ابوالفضل رشیدالدین میبدی، به سعی و اهتمام علی اصغر
حکمت، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۱

کشف المحجوب: ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، به تصحیح و ژوکوفسکی،
افست تهران، طهوری، ۱۳۵۸

مرزبان نامه: سعدالدین وراوینی، به تصحیح محمد روشن، نشر نو، چاپ دوم، ۱۳۶۷
مرصاد العباد: نجم رازی، به اهتمام محمد امین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی،

چاپ دوم، ۱۳۶۵

مطلوب کل طالب: رشید الدین وطواط، به تصحیح محمود عابدی، بنیاد نهج البلاغه

۱۳۶۵

مقالات شمس: به تصحیح محمد علی موحد، انتشارات دانشگاه صنعتی شریف،

۱۳۵۶

نامه‌های عین القضاة: به اهتمام علینقی منزوی و عقیف عسیران، کتابخانه منوچهری

چاپ دوم، ۱۳۶۲

نهج البلاغه: به اهتمام دکتر صبحی صالح، بیروت، چاپ اول، ۱۳۸۷ هـ ق

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی